

نظریه‌ای ترکیبی در تحلیل انقلاب اسلامی

• حجت کاظمی

- دولت و انقلاب اجتماعی در ایران
- فرخ مشیری
- علی مرشدی‌زاد
- قصیده سرا
- ۱۳۸۴، ۱۴۴ صفحه، ۱۲۰۰ نسخه، ۱۹۰۰ تومان



مدل را برای محرومیت نسبی ارائه می‌کند: ۱- محرومیت نسبی نزولی: در حالتی است که انتظارات ارزشی ثابت بمانند اما برداشت شود که توانایی ارزشی کاهش یافته است. ۲- محرومیت نسبی ناشی از بلند پروازی: در حالتی است که انتظارات ارزشی گروهها افزایش یابد اما تواناییهای ارزشی آنها ثابت بماند. ۳- محرومیت نسبی صعودی: در حالتی است که تواناییهای ارزشی افزایش یافته اما انتظارات ارزشی با سرعت بالاتری افزایش می‌یابد. گر در کتاب خود نحوی مفصل، اشکال خشونت جمعی را بر بنیاد مدلهای خود را مورد آزمون قرار می‌دهد.

مشیری با ذکر این نکته که نظریه محرومیت نسبی، در نزد او عام‌ترین و قابل قبول‌ترین نظریه در میان نظریه‌های انقلاب است، می‌پذیرد که نظریه فوق دارای «مشکلات بنیادینی» است. او بر حسب این اظهار نظر، خود را مجاز می‌داند تا مجموعه‌ای از نظریه مکمل را وارد نظریه‌پردازی خود کند. وی در نهایت نتیجه‌گیری می‌کند که: «هیچ نظریه قابل دسترسی در باب جنبش انقلابی به خودی خود، درست یا غلط نیست، بلکه هر کدام از آنها تبیینی از جنبه‌های خاصی از جنبش انقلابی ارائه می‌دهند و تنها یک تبیین ترکیبی به عمل آمده از این نظریه‌هاست که ممکن است نظریه‌ای معتبر و قابل کار برد فراگیر را از انقلاب ارائه دهد.» (همان ص ۱۰۴)

گر در کتاب خود توالی این چینی را در پیرامون مراحل انقلاب از آغاز تا پایان مطرح می‌کند: ظهور محدودیت نسبی، نارضایتی، نارضایتی سیاسی شده، خشونت سیاسی و انقلاب.

مشیری با اشاره به ضعفهای این توالی معتقد است که «وظیفه ما اکنون این است که این توالی را چنان بهبود بخشیم که انتقاد ما از این نظریه هم چنان معتبر باقی بماند.» (ص ۹۱)

بنیاد کار نویسنده، بر نظریه محرومیت نسبی است. لذا او ابتدا باید وجود محرومیت نسبی را در اکثریت طبقات ایرانی در دوران پیش از وقوع

در سالهای اول دهه ۱۹۸۰، هنگامی که افسون و حیرت‌زایی انقلاب اسلامی ایران، اندکی زایل شد، جریانی آغاز شد که فعالان آن سعی می‌کردند، پدیده جدید را در چهارچوب نظریه‌های انقلاب در حیطه جامعه‌شناسی تبیین‌پذیر سازند. حاصل این جریان مجموعه متون زیادی بود که طی دودهمه بعدی، با محوریت نظریه‌های غربی به تحلیل «آخرین انقلاب قرن» پرداختند - به طوری که اکنون ادبیات علوم اجتماعی در حیطه نظریه پردازی انقلاب اسلامی، ادبیاتی غنی و پر بار است، اگرچه فاقد یک تاریخ روایی قابل قبول در این حیطه باشیم.

از جمله این کارها، تحقیق پژوهشگر ایرانی، فرخ مشیری، با عنوان دولت و انقلاب اجتماعی در ایران است. مشیری سعی دارد تا یک «چشم‌انداز نظری» به آن واقعه تاریخی در متن تاریخ ایران و گروههای محوری آن داشته باشد. گویا کتاب به عنوان پایان نامه تحصیلی در نیمه اول دهه ۸۰ ارائه شده و نویسنده در هنگام تالیف اثر بسیار جوان بوده است.

مبنای نظری تحلیل مشیری در باب انقلاب اسلامی، نظریه «محرومیت نسبی» تد رابرت گر است. گر در کتاب پرنفوذ خود چرا انسانها شورش می‌کنند؟ بر اساس یک نظریه روانکاوانه، مبنایی برای خشونت اجتماعی ارائه کرد که جک گلدستون آنرا ذیل نظریه‌های نسل دوم انقلابها دسته‌بندی می‌کند. در نزد گر محرومیت نسبی به عنوان «برداشت کنشگران از تفاوت میان انتظارات ارزشی و توانایی ارزشی آنها» تعریف شده است. انتظارات ارزشی مطالبه ارزشهایی است که انسانها به نحوی موجه، خود را شایسته آنها می‌دانند. در حالی که تواناییهای ارزشی، آن چیزهایی است که آنها در واقعیت عینی به دست می‌آورند. تطابق این دو با یکدیگر رضایت فردی یا گروهی را فراهم می‌کند، در حالی که شکاف این دو با یکدیگر منجر به ظهور «محرومیت نسبی» اساسی می‌شود که بر حسب شدت شکاف، گسترش بیشتری می‌یابد. گر در کتاب خود سه



در اینجا مشیری سوآلی مطرح می‌کند که گامی - به سوی تکمیل طرح نظری اوست: «چه عامل یا عاملهایی مسئول ایجاد پیش شرطهای لازم برای شکل گیری محرومیت نسبی بودند و دقیقا چه زمانی آن را به وجود آوردند؟» (۹۷). این سؤال همسو با نقادی تدا اسکاچیل بر نظریه‌های انقلاب پیش از مشیری است که معتقد بود نظریه محدودیت نسبی فاقد توانایی مد نظر قرار دادن همزمان تعارضات در سطح ملی و بین‌المللی است. به نظر مشیری نظریه اسکاچیل را نمی‌توان در مورد ایران به کار گرفت ولی می‌تواند به عنوان یک نظریه مکمل برای تبیین پیش شرطهای ظهور احساس محرومیت نسبی در جامعه ایران مورد استفاده قرار گیرد. وضعیت تاریخی پس از جنگ سرد و وابستگی رژیم پهلوی به نظام سرمایه داری علاوه بر افزایش کارایی حکومت، منجر به ایجاد مدرنیزاسیونی در ایران شد که در کنار کاهش قدرت گروههایی سنتی در جامعه ایرانی، در کل موقعیت گروههای را که مشیری «ضد سلطنت» می‌نامد، تضعیف کرد، در حالی که گروههای موافق سلطنت در این مدت از قیل حکومت سود بردند. (همان صص ۹۸-۹۷). علاوه بر این وابستگی رژیم باعث بروز «خشم ملی گرایانه» ای در میان ایرانیان شد که با کودتای ۲۸ مرداد تقویت شده بود و احساس نارضایتی را تشدید می‌کرد. مشیری در ادامه اشکال دیگری بر توالی طرح شده از سوی گر وارد می‌آورد: گر نتوانسته است توجیهی منطقی برای نحوه گذار از یک مرحله به مرحله دیگر ارائه دهد. وی برای رفع این اشکال، به سراغ نظریه ساختاری - کارکردی چالمرز جانسون و کتاب «تحول انقلابی» او می‌رود و از مدل جانسون مفهوم «شتاب دهنده‌ها» را به عنوان یک نظریه مکمل به استخدام خود در می‌آورد به نظر او این مفهوم «اجزای لازم انتقال نارضایتی از یک مرحله توالی به مرحله بالاتر را در اختیار ما می‌گذارد.» در انقلاب اسلامی نیز طی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ یک سری از وقایع اتفاق افتادند که چنان «کاتالیزور» جریان انقلابی عمل کرده و منجر به تبدیل

انقلاب اثبات کند. او مدل محرومیت نسبی نزولی را قابل انطباق با تجربه انقلاب اسلامی می‌داند که در آن انتظارات ارزشی اکثریت طبقات جامعه ایرانی ثابت باقی مانده ولی تواناییهای ارزشی آنها کاهش یافته است. او وجود محرومیت را در میان کشاورزان به واسطه مسائلی نظیر مهاجرت، کمبود مسکن و امکانات محدود و تورم ۲۵ درصد سال ۱۹۷۵ مسلم می‌داند. مشاغل قدیمی نیز به دلایلی چون، عدم حمایت دولت از آنها در مقابل کالاهای خارجی، به حاشیه رفتن و ضدیت آشکار حکومت با آنها نیز دچار چنین احساسی بودند. روشنفکران نیز به دلایلی چون، عدم امکان مشارکت سیاسی و زیانهای حاصل از تورم با طبقات فوق شریک بودند. مشیری در جایی تحلیل خود را متوجه روحانیت به عنوان مهم ترین گروه انقلابی می‌کند و معتقد است که طی دوره زمانی ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷، انتظارات ارزشی علما (در باب منابع اقتصادی و عاملیت خود در اجتماع و سیاست ایران) تغییری نیافت ولی توانایی ارزشی آنها (از حیث اقتصادی و از حیث اجتماعی - سیاسی) در نتیجه مدرنیزاسیون و ضدیت آشکار رژیم با آنها کاهش یافت (صص ۷۷-۷۶). بر این اساس مشیری معتقد است که وجود محرومیت نسبی را در میان روحانیت اثبات کرده است.

مشیری بر این اساس معتقد است بنا به آنچه آمار می‌گویند طبقاتی چون علما، روشنفکران، مشاغل قدیمی، کشاورزان مهاجر و کارگردان موج دوم در سالهای منتهی به انقلاب، دچار احساس محرومیت نسبی بوده و لاجرم دارای تمایلات ضد سلطنت و بر علیه وضع موجود بوده‌اند. در حالی که مشاغل مدرن، نیروهای امنیتی و نظامی و کارگران موج اول از حامیان رژیم تلقی می‌شدند. در این میان کشاورزان ساکن روستاها، موضع بی‌طرف داشته‌اند. این گروهها کنش سیاسی خود را در انقلاب ۱۳۵۷ بر حسب این احساسات سازمان دادند. به نحو اولیه می‌توان گفت تحلیل مشیری در باب طبقات ایرانی، تقسیم‌بندی آنها، تضادهای درونی و ... به نحو خارق‌العاده‌ای ساده بینانه است.

نارضایتی مردمی به نارضایتی سیاسی و خواست تغییر رژیم شده است. او سه واقعه را به عنوان نمونه مطرح می‌کند: ۱- خونریزی‌های نیروهای نظامی ۲- گسیختگی در رفتار حکومت، ۳- شورش همافران نیروی هوایی.

در نهایت مشیری، نقدی دیگر را بر طرح گر از سوی جامعه شناس بزرگ آمریکا، چارلز تیلی، نظریه پرداز تئوری «بسیج انقلابی» مطرح می‌کند. مطابق نظر تیلی، نارضایتی هر چقدر هم بالا باشد نمی‌تواند کنش سیاسی به دنبال آورد مگر آنکه دارای یک سازماندهی حداقلی باشد و نیز به برخی از منابع دسترسی داشته باشد. طرح این نقد زمینه را برای ورود نظریه بسیج سیاسی تیلی به عنوان یک نظریه مکمل دیگر در تحلیل نویسنده ممکن می‌کند. مشیری معتقد است که در انقلاب اسلامی یک حدی از بسیج منابع و سازماندهی انقلابی نیروها وجود داشته است. عمده‌ترین سازماندهی و بسیج از سوی روحانیت و از طریق هیئتهای مذهبی و مساجد و در سطح کمتری توسط گروههای سکولار نظیر حزب توده (خصوصاً در خوزستان) انجام شده است. به این ترتیب مشیری یک سازه نظری را مطرح می‌کند که به نظر وی، قادر به تبیین پدیده انقلاب اسلامی ایران است.

وی در نتیجه نهایی، استدلال خود را این گونه توضیح می‌دهد: «مدل من درباره انقلاب ایران بر این پیشفرض استوار است که مجموعه معینی از عوامل بین‌المللی و ملی باعث خلق میزان بی‌سابقه‌ای از تحول اجتماعی در ایران شدند. در نتیجه نه تنها گروههای جدید قدرت و گروههای شغلی به وجود آمدند که تعادل سیاسی را بر هم زدند، بلکه در نهایت اختلافی میان انتظارات ارزشی و تواناییهای ارزشی ایرانیان به وجود آمد که به نارضایتی توده‌ای انجامید. سپس کنشگران و سازمانها سیاسی شدند و نارضایتی توده‌ای دارای هدفی خاص شد و به بسیج منابع پرداخت در همان حال «شتاب دهنده‌ها» (مانند قیام همافران) باعث تسهیل سرنگونی سلطنت شدند. هم چنین فرض بر این است و به اعتقاد من با درک عمومی است، که ایران در ذات خود بی ثبات بود» (همان

هیچ نظریه قابل دسترسی در باب جنبش انقلابی به خودی خود، درست یا غلط نیست، بلکه هر کدام از آنها تبیینی از جنبه‌های خاصی از جنبش انقلابی ارائه می‌دهند و تنها یک تبیین ترکیبی به عمل آمده از این نظریه‌هاست که ممکن است نظریه‌ای معتبر و قابل کار برد فراگیر را از انقلاب ارائه دهد

صص ۹-۱۰)

به این ترتیب طرح کلی مدل مشیری به پایان می‌رسد ولی او ضمن ارائه طرح خود ایده‌های دیگری را نیز وارد می‌کند که اشاره آشکاری به آنها نکرده است. مهم‌ترین آنها نظریه «توسعه متوازن» ساموئل هانتینگتون است. این نظریه مبتنی نظری تحلیل آبراهامیان در مورد انقلاب ایران است ولی توسط مشیری نیز استفاده شده است (ص ۱۰). مشیری معتقد است که رژیم پهلوی به عنوان یک نظام از اواخر دهه ۷۰ «در محاصره تعارضاتی میان اهداف و سیاستهای خود بود» در حالی که هدف نظام سیاسی ایجاد یک سیستم مدرن قدرتمند غربی بود «اما سیاستها در خدمت افزایش قدرت مستبندی بود که به سرکوب می‌پرداخت و هیچ صدای مخالف را تحمل نمی‌کرد» (ص ۱۳۵). نویسنده در جایی دیگر در ذکر پیش شرطهای ظهور احساس محرومیت نسبی به ایده «تعادل اجتماعی» جامعه شناسان ساختاری - کارکردی (مثل جانسون) متوسل می‌شود و می‌گوید: «انقلاب ایران نتیجه مستقیم عدم تعادل حاصل از فرایند تغییر اجتماعی بود» (ص ۱۳۶)

از یک جهت طرح کلان مشیری در ایجاد یک نظریه مبتنی برای انقلاب اسلامی به پایان رسیده است ولی از سوی دیگر او به سوی گسترش ایده محرومیت نسبی خود در میان مهم‌ترین گروه انقلابی، یعنی علما می‌رود. این بسط نظری مستلزم دو بخش است. مشیری در فصل اول کتاب با دیدی تاریخی به کشف ریشه‌های نفوذ روحانیت در تاریخ ایران می‌پردازد. هنگامی که جایگاه بسیار پر نفوذ علما در تاریخ ایران اثبات می‌شود، مشیری با ایجاد یک تمایز میان بحث «نفوذ» و «قدرت» معتقد است عواملی باعث شده تا علما مایل شوند از این نفوذ خود در جهت سیاسی استفاده کنند. مشیری در توضیح این عوامل، تبیینی را بر اساس نظریه محوری خود، محرومیت نسبی انجام می‌دهد و به این مسئله می‌پردازد که چرا علما در تحول آشکار مواضع در عصر قاجاری به سوی این امر رفتند که بر علیه نظام سیاسی اعتراض کنند؟ او با جستجوی این سیر معتقد است که در انقلاب اسلامی، همان دلایلی که باعث احساس نارضایتی علما در دوره قاجاری می‌شد در دوره پهلوی به نحوه شدیدتری تداوم یافت. عامل نهایی که روحانیت را موفق کرد تا نفوذ خود را تبدیل به قدرتی علیه وضع موجود کند رهبری امام خمینی (ره) بود «این تبدیل کننده از نظر من رهبری [آیت الله] روح الله خمینی است» (همان ص.

۱۸ و نیز ص ۱۱)

در فصل اول با عنوان «ریشه‌های قدرت و نفوذ در ایران» بر اساس پژوهشهای حامد الگار، شاهرخ اخوی و امین صیقل، پژوهشی تاریخی در سه پایه نفوذ تاریخی روحانیت به عنوان یک گروه مرجع ارائه می‌شود. این سه عامل عبارت‌اند از: ۱- «تعامل مبتنی بر همکاری» دین و دولت در تاریخ ایران. مؤلف معتقد است که گرچه در حوزه تئوری، الهیات شیعی



به نظر مشیری آنچه باعث شد روحانیت بتواند از نفوذ تاریخی خود استفاده کند، سرکوب فزاینده‌ای از سوی حکومت ایران بود که مانع تمام ابزارهای ممکن برای اعتراض سیاسی مسالمت آمیز می‌شد و تنها یک وسیله در دسترس مردم باقی ماند؛ پناهگاه دینی، اجتماعی و سیاسی

همه حکومت‌های دوران غیبت را جائز می‌داند، لکن در واقعیت تاریخی، چه در ایران پیش از اسلام و چه ایران پس از اسلام (خصوصاً در دوره‌های ساسانی و صفوی) نوعی همکاری میان نهاد دین و دولت در ایران وجود داشته است که در آن ابعاد شدید ملی گرایانه نیز نقش داشته. (همان صص ۳۰-۲۶) ۲- عامل دوم در نفوذ روحانیت، جایگاهی است که در الهیات شیعی به آنها داده شده است. گرچه دین زرتشتی جایگاه مهمی به روحانیون می‌داد ولی در الهیات شیعی، بحث امامت زمینه‌ای را پدید آورده تا فقها به عنوان راویان سنت دینی، دارای اقتداری فوق العاده شوند که در نهایت در قالب جایگاه «مرجعیت» نمود یافته است. مشیری ذکر می‌کند در تکوین تاریخی، این جایگاه به سوی حکومت میل کرده و منجر به نظریه آذن فقیه به سلطان جائر شده است. در الهیات شیعی، عاملیت فقیه در مسائلی چون وقف، خمس و زکات زمینه را برای استقلال مالی دستگاه روحانیت، گسترش شبکه تبلیغی وسیع و نفوذ در میان افشار ستمدیده به وجود آورده است. هم چنین کار کردهای قضایی و تعلیمی روحانیت نیز بر این نفوذ تأثیر گذاشته است. (همان ۳۵-۳۰)

۳- اگر دو عامل نخست، ریشه در تاریخ تشیع و تاریخ ایران دارد، عامل سوم ریشه در تاریخ معاصر ایران دارد. این عامل «دین به عنوان رسانه ابراز نظر و بسیج سیاسی» است. در حقیقت دین و جایگاه دینی نقشی بسیار مهم را در جامعه ایرانی برای ابراز نظر ایجاد کرده است. به نظر مشیری آنچه باعث شد روحانیت بتواند از نفوذ تاریخی خود استفاده کند، سرکوب فزاینده‌ای از سوی حکومت ایران بود که مانع تمام ابزارهای ممکن برای اعتراض سیاسی مسالمت آمیز می‌شد و تنها یک وسیله در دسترس مردم باقی ماند؛ پناهگاه دینی، اجتماعی و سیاسی (ص ۴۰)

فصل دوم با عنوان «ریشه‌های تاریخی مخالفت روحانیون با شاهان» به این مسئله می‌پردازد که چرا و در چه زمانی و ناشی از چه تحولاتی روحانیت احساس کرد که دچار محرومیت نسبی شده است؟. نویسنده با ذکر این نکته که رابطه دین و دولت اگر در وجهی، شکل همکاری داشته، در بعدی دیگر جلوه خصومت‌آمیز داشته است. هنگامه‌ای که این جلوه دوم برجسته‌تر شده، زمانه پادشاهی فتحعلی شاه است که آغاز حکومتی بود که در پایان منجر به «تعارض آشکار و اغلب خشونت بار» روحانیت و دولت مطلقه شد.

مشیری این تغییر را در تحلیلی جالب ناشی از «تأثیر تغییر فضای جهانی» بر دولت ایران و ساختار اجتماعی ایران می‌داند. تأثیر اولیه این مسئله: «در حاشیه قرار گرفتن» ایران بود که منجر به خصومت علما به حضور بیگانگان در ایران شد. در این دوران علما و مردم، در مسئله نفوذ خارجی، دولت را مقصر تلقی می‌کردند. عامل دوم مخالفت روحانیون با قاجارها، تمایل علما به محدود سازی حکومت مطلقه قاجارها بوده است. فصل سوم در ادامه فصل دوم با عنوان «ریشه‌های مخالفت روحانیون

با محمد رضا پهلوی» معتقد است که دو عامل نارضایتی از نفوذ خارجی و تمایل به محدود سازی قدرت مطلقه، عامل اصلی مخالفت روحانیت با پهلویها بوده است. مشیری می‌گوید که «اقدامات پهلویها باعث تشدید هر دو دلمشغولی بنیادین روحانیت شد. حضور بیگانگان به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و حکومت پهلوی بیش از پیش سر کوبگر شد» (ص ۵۸) او با رد این نظریه که انگیزه مخالفت روحانیت با پهلویها، به معنای مخالفت با «صنعتی شدن» بوده، آن را حاصل یک «اغتشاش مفهومی» میان دوواژه «صنعتی شدن» و «غربی شدن» می‌داند. روحانیون ضمن آنکه ضد غربی شدن - به معنی تهی شدن از ارزشهای بومی - بودند، تمایل خود را به صنعتی شدن و پیشرفت کشور اعلام کرده‌اند (صص ۶۰-۵۹) نویسنده معتقد است که روحانیون حرکت کلی پهلوی را به سوی «غربی» شدن درک می‌کردند. دو معیار برای این مسئله، گسترش شهرنشینی و گسترش تعداد دانشجویان مشغول به تحصیل در غرب است. مشیری قائل است که این روند غربی شدن به یک حرکت سازمان یافته از سوی رژیم برای نابودی قدرت روحانیون بدل شده بود که در دو وجه موجب کاهش تواناییهای ارزشی روحانیت شده، از سویی در این مدت قدرت مالی روحانیت و طبقات حامی آن ضعیف شده‌اند. از سوی دیگر افزایش قدرت کنترل و تبلیغات و کارایی حکومت منجر به این احساس در نزد روحانیت شده که در حال کنار گذاشته شدن از سوی حکومت است. در این میان سرکوبگری فوق العاده رژیم پهلوی که از «تمامی محدودیت‌های معقول» فراتر رفته بود، باعث ظهور نارضایتی در جامعه ایران و در رأس آن روحانیت شد. اگر این نارضایتی حاصل از بنیادهای دوگانه فوق منجر به وقایعی چون قتل گریبایدوف، لغو تنباکو و بالاخره انقلاب مشروطیت شده، تداوم این مسائل در نهایت منجر به ظهور انقلاب اسلامی شد.

پیشتر به جایگاه مهم امام خمینی (ره) در تبدیل نفوذ روحانیت به قدرتی برای دگرگونی نظام اشاره شد. فصل پایانی کتاب با عنوان «کاریزما و انقلاب اسلامی» تحلیلی است در باب تعمیم نظریه رهبر کاریزمایی ماکس وبر به نمونه شخصیتی امام خمینی (ره). او با ذکر این مسئله که مفهوم کاریزما دچار نوعی اغتشاش مفهومی است، فایده‌مندی آن را در تحلیل نحوه رهبری امام «بسیار مشکوک» می‌داند. این امر از بعدی ناشی از مشکلات درونی نظریه کاریزما از قبیل سنجش ناپذیری است و از بعدی دیگر ناشی از مسائلی که از تطبیق تئوری با مورد ایران برمی‌خیزد. (همان صص ۱۲۲-۱۱۵)

مشیری کارکرد بعد «کاریزمایی» امام را در دوره منجر به بازگشت ایشان به کشور «بسیار اندک» می‌داند عواملی چون، فقدان رابطه نزدیک انقلابیون با امام، هویت جوان مبارزان انقلابی که خاطره‌ای مبهم از مبارزه امام داشتند و ... امکانی برای ظهور رابطه کاریزمایی میان امام و انقلابیون باقی نمی‌گذاشت. ظهور امام به عنوان رهبری انقلابی ناشی از موضع آشتی ناپذیر او در مقابل رژیم و موضع‌گیری ضد امپریالیستی او بود که همه گروهها را پشت ایشان قرار داد. (همان ص ۱۲۶). در تحلیل نهایی مشیری معتقد است که نفوذ شخص امام (ره) در سالهای قبل و بعد از انقلاب به واسطه جایگاه نهادی و نفوذ روحانیت در ایران بوده که در آن ساختار، امام جایگاه بالایی داشته است. (همان صص ۱۲۹-۱۲۵) گرچه معتقد است که صحت این مسئله در سالهای پس از انقلاب مورد بررسی قرار گیرد.

پی‌نوشت:

۱- گر، تد رابرت، چرا انسانها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، مؤسسه مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.